



نقش مترجم

نویسنده: یوجین نایدا
مترجم: سعید یاستانی

در هیچ بحث دقیقی درباره ترجمه نه جایز است که امر ترجمه را جدا از شخص مترجم مورد بررسی قرار دهیم و نه رواست که پای مترجم بیچاره را در پایان بحث به میان کشیم و دست آخر به او هشدار دهیم که موظف است از فلان یا بهمان قانون مکتوب پیروی کند. از آنجا که مترجم در کانون عناصر مختلف ترجمه قرار می‌گیرد و از این رو کار او نمی‌تواند کاملاً جدا از شخصیت او باشد. یا به عبارت دیگر، از آنجا که مترجم جزئی از متن فرهنگی است که خود در آن زندگی می‌کند، نقش او در مرکز اصول و روشهای اساسی ترجمه قرار دارد. با این حال، به ارزش کامل نقش مترجم نمی‌توانیم پی بریم مگر آنکه ابتدا برخی از عناصر صوری و معنایی فن ترجمه را تحلیل کنیم.

به طور کلی می‌توان گفت که بیشتر مترجمان از کار نامأجور خود جز دستمزد ناچیز و دشنام فراوان نصیب دیگری نبرده‌اند. سرجان دنهام (Sir John Denham) در خصوص مترجم جماعت گفته است:

نجوت و جهل و سرشت ما چنان است
که فقط تنی چند از میان ما
آنهم آنان که از نوشتن عاجزند
تن به ترجمه در می‌دهند.

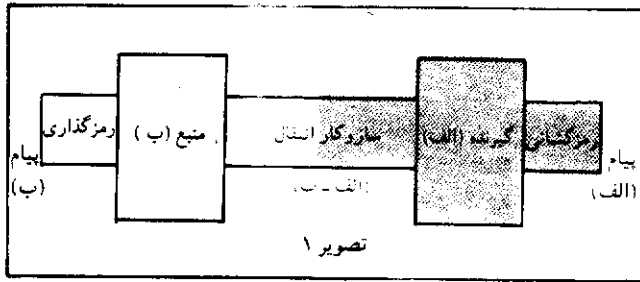
اما، صرف نظر از دشواریها و نامأجور بودن این کار، هر مترجمی برای آنکه بتواند ترجمه مقبولی ارائه دهد باید آشنایی دیرین و ژرفی با زبان مبدأ داشته باشد و در عین حال امکانات و چم و خم زبان مقصد را مثل کف دست خود بشناسد. چنین مترجمی هرگز در پی آن نیست که به کمک فرهنگ لغت واژه‌ها را یک به یک به زبان دیگر برگرداند، بلکه بر آن است تا برای انتقال مفاهیمی که در زبان مبدأ بیان شده است قوالب تازه‌ای در زبان مقصد بیافریند.

یادداشت مترجم

یوجین نایدا (Eugene Nida) زبان‌شناس و مردم‌شناس برجسته آمریکایی در سال ۱۹۱۴ به دنیا آمده و بخش اعظم عمر خود را وقف ترجمه کتاب مقدس به زبانهای گوناگون کرده است. مقاله حاضر ترجمه فصلی از کتاب اوست موسوم به گامی به سوی علم ترجمه (Toward a Science of Translation) که نایدا آن را براساس پژوهشهای دقیق علمی در زمینه‌های زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، و روانشناسی تدوین کرده است. بنا به گفته خود نایدا انگیزه او در نوشتن این کتاب آن بوده است که با طرح مسائلی نظری تجاربی را که در قلمرو ترجمه کتاب مقدس به دست آورده است تعمیم دهد و از این راه مبانی استواری برای علم ترجمه به طور عام فراهم آورد. نایدا در این کتاب، که شامل یک پیشگفتار و دوازده فصل است، پس از گفتاری درباره تاریخچه سنت ترجمه در جهان غرب، به بحث درباره «معنا» به طور عام پرداخته و معانی ارجاعی (Referential Meanings) را از معانی عاطفی (Emotive Meanings) تمییز داده است. سپس وارد مسئله ارتباطات شده و اصول و انواع تناظر معنایی را باز نموده است، و در فصول پایانی کتاب فنونی را تشریح کرده که برای انتقال درست مفاهیم از یک زبان به زبان دیگر ضروری است. ناگفته پیداست که در قلمرو ترجمه هیچ چیز نمی‌تواند جای تجربه و پشتکار مستمر را بگیرد. با اینهمه استفاده از تجربه صاحب‌نظران این فن، مخصوصاً تجاربی که در قالب اصول و نتیجه‌گیریهای کلی گرد آمده است، خود تجربه‌گرانهایی تواند بود.

الگوی نقش مترجم

حقیقت مطلب این است که ما به درستی نمی‌دانیم در ذهن مترجمی که در حال ترجمه است دقیقاً چه می‌گذرد، زیرا روان‌شناسان و عصب‌شناسان خود نمی‌دانند که داده‌های زبانی به چه نحو در مغز انبار می‌شود. از آنجا که آسیب‌های مغزی در مورد برخی از اشخاص دوزبانه منجر به فراموشی یک زبان، و نه زبان دیگر، شده است پاره‌ای از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که ممکن است محفظه‌هایی به شکل کفترخان (Pigeon-hole) در مغز انسان وجود داشته باشد. اما این فرضیه عموماً مردود شناخته شده است.



یک برهان در ردّ فرضیه «کفترخان» این است که شخصی که چند زبان می‌داند گاه به یاد نمی‌آورد که فلان یا بهمان مفهوم به چه زبانی به مغز او راه یافته است. هر چند شخصی که فی‌المثل ریاضیات را به آلمانی، موسیقی را به فرانسه، و علوم را به انگلیسی آموخته باشد ظاهراً هنگام پرداختن به هر یک از این فعالیتها ذهنش از فرضیه «کفترخان» پی‌روی می‌کند. از سوی دیگر، هر کس که صرفاً دو زبان مختلف را بداند الزاماً مترجم خوبی نیست، زیرا در مورد برخی از افراد دوزبانه میان مجموعه تجاربی که زمینه فرهنگی لازم را برای استفاده از یک زبان فراهم آورده، و مجموعه تجارب دیگری که زمینه فرهنگی لازم را برای استفاده از زبان دیگر مهیا ساخته است، ظاهراً پیوندی موجود نیست. شخصی که بخواهد در مقام مترجم کار کند، و به ویژه اگر قرار باشد که به ترجمه همزمان بپردازد، باید ابتدا در حیطه فن گذار از یک زبان به زبان دیگر تجارب وسیعی اندوخته باشد. به علاوه، برخی از افراد دوزبانه فقط در برگرداندن یکی از زبانهای خود به زبان دیگر ماهرند و به آسانی نمی‌توانند جای این دوزبان را عوض کنند. برای آنکه بتوانیم مبانی روانی فن ترجمه را به روشنی درک کنیم، ابتدا لازم است که پژوهشهای وسیعی در این زمینه به عمل بیاید.

اما خوشبختانه برای بررسی نقش مترجم لازم نیست که از جریانات ذهنی فن ترجمه شناخت جامعی داشته باشیم؛ کافی است که ببینیم چنین فراگردهایی در کارند. آنچه برای ما از اهمیت بیشتری برخوردار است همانا تحلیل دقیق زمینه فرهنگی وسیعی است که فعالیت مترجم را نیز در بر می‌گیرد. در تصویر شماره (۱) سعی شده است که فعالیت پیچیده مترجم باز نموده شود.

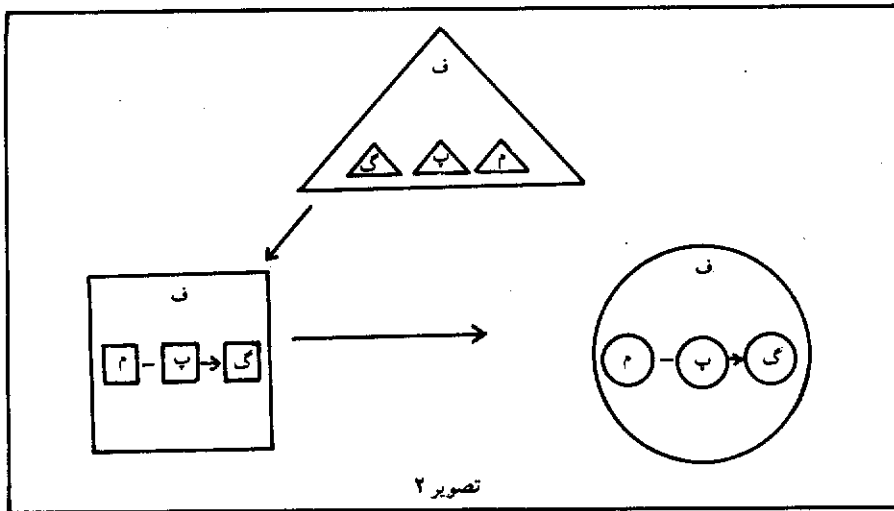
در این الگو مترجم ابتدا پیامی را از زبان «الف» می‌گیرد و پس از رمزگشایی (Decoding) آن را در قالب دیگری از همان زبان «الف» می‌ریزد. سپس این پیام رمزگشایی شده به وسیله سازوکار انتقال به زبان «ب» منتقل می‌گردد، و آنگاه مترجم به منبعی برای

رمزگذاری (Encoding) پیام در زبان «ب» تبدیل می‌شود. اگر ما می‌دانستیم که در این سازوکار انتقال دقیقاً چه رخ می‌دهد، منشأ مشکلاتی را که در ترجمه پیش می‌آید بهتر می‌توانستیم مشخص کنیم. این قدر هست که مترجم نه تنها باید نشانه‌های متناظری را برای بازگو کردن پیام در زبان «ب» بیابد، بلکه باید این نشانه‌ها را برحسب مقتضیات زبان «ب» سازمان بدهد. ترجمه را اساساً می‌توان فعالیتی دانست که در طی آن «لب» مفهوم به ذهن مترجم انتقال می‌یابد و عبارت متناظری را در زبان «ب» پدید می‌آورد. برخی از افراد ترجمه را فنی دانسته‌اند که در آن واژه‌ها و ساختارهای دستوری دوزبان صرفاً باید بر یکدیگر منطبق شوند. چه بسا این تعریف در برخی از موارد بسیار ساده درست باشد، اما در بیشتر موارد مترجم پیامی را که از زبان «الف» می‌گیرد ابتدا از طریق رمزگشایی در قالب یک مفهوم می‌ریزد، و سپس این مفهوم مبنای لازم را برای عبارتی که باید در زبان «ب» شکل بگیرد فراهم می‌آورد.

الگوری عوامل قومی در زبان ترجمه

همان طور که پیشتر نیز گفتیم، تحلیل چارچوب فرهنگی جامعی که محمل ارتباط است از آنچه در ذهن مترجم می‌گذرد به مراتب مهمتر است. به علاوه، ضمن کوشش در توصیف عوامل وابسته به روابط متقابل زبانها و فرهنگها، باید اختلافات زمانی (فی‌المثل ترجمه متون کهنی که غالباً به زبانهای مرده موجودند) و اختلافات فرهنگی را نیز در مدنظر داشته باشیم. میان جوامعی که فاصله زمانی درازی از یکدیگر دارند همواره اختلافات آشکار فرهنگی موجود است، و جوامع معاصر نیز از حیث تنوع جلوه‌های فرهنگ در مراتب گوناگونی قرار دارند.

تصویر (۲) نمودار وضع نمونه‌وار مترجم انگلیسی زبانی است که می‌کوشد پیام کتاب مقدس را (چه از زبان یونانی و چه از زبان عبری) به زبان زنده‌ای جز از زبانهای هند و اروپایی ترجمه کند.



برخی از دقایق تصویر (۲) را باید مورد توجه دقیق قرار دهیم:
 (۱) «م» و «پ» و «گ» به ترتیب نمایه مبدأ و پیام و گیرنده هستند.

(۲) مثلث و مربع و دایره بزرگی که با «ف» مشخص شده است نماینده زمینه‌های فرهنگی ای است که ارتباط در آنها صورت می‌گیرد.

(۳) پیکانه‌های بزرگ کار ترجمه را نشان می‌دهد، ابتدا از یونانی یا عبری به انگلیسی و بعد به یک زبان سوم.

(۴) مثلثها و مربعها و دایره‌هایی که نشانه‌های «م» و «پ» و «گ» را در بر دارند نشان می‌دهند که چگونه نویسنده و مترجم و پیام در هر مورد زمینه فرهنگی جامعی را که محمل ارتباط است منعکس می‌کنند.

(۵) بُعد عمودی نشان‌دهنده اختلاف زمانی است، و قرار گرفتن مربع و دایره در یک سطح افقی به این معناست که این دو معاصر یکدیگرند.

(۶) تفاوت اشکال نموداری است از تفاوت‌های کلی فرهنگی. با این حال نباید از نظر دورداشت که برخی از فرهنگهای به اصطلاح وحشی یا ابتدایی عصر اخیر به فرهنگ اعصار کتاب مقدس نزدیکتر است تا به جامعه تکنولوژیکی و به اصطلاح پیشرفته ما. از این لحاظ گوناگونی اشکال در این نمودار کاملاً گویای واقعیت نیست.

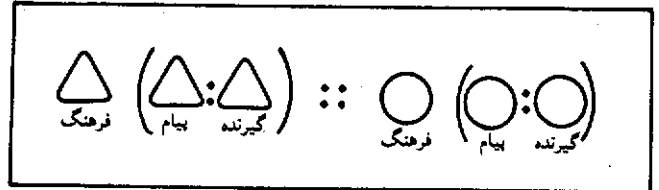
چه بسا برخی از افراد بگویند که روش درست برای مترجم کتاب مقدس آن است که متن اصلی را - به جای عبور دادن از صافی زبان انگلیسی، که زبان مادری اوست - مستقیماً به زبان مقصد ترجمه کند. از حیث نظری می‌توان گفت که چنین روشی کمال مطلوب تواند بود. اما به طور کلی در عمل چنین روشی دنبال نمی‌شود، زیرا اندکنند افراد انگلیسی‌زبانی که آن چنان به

زبان مبدأ مسلط باشند که بتوانند مستقیماً به زبان مقصد ترجمه کنند. مهمتر آنکه مترجم انگلیسی زبان دانش خود را در زمینه متون عبری و یونانی کتاب مقدس کم و بیش تماماً از راه لغتنامه‌ها و دستور زبانهایی فرا گرفته است که به زبان انگلیسی نوشته شده است. از این رو به رغم کوشش مترجم در پرهیز از «آلودگی زبانی»، زبان میانجی نقش پرنفوذی را به جا می‌آورد.

وانگهی، جای تردید است که گریز مترجم از پیشینه فرهنگی خودش کار عاقلانه‌ای باشد. ریچموند لاتیمر (Richmond Latimore) اصرار می‌ورزد که: «هیچ مترجمی نمی‌تواند قلم خود را از رنگ زمانه برکنار نگاه دارد، و تازه کوشش برای در امان ماندن از تأثیرات این عامل نیز کار نادرستی است. در خلأ نمی‌توان ترجمه کرد.»

عنصر مهم دیگر در این نمای قوم‌شناسی زبان در ترجمه، همانا مسئله واکنشی است که باید در گیرنده پیام برانگیخته شود. در تمام موارد، گیرندگان در برابر پیامی که به آنها منتقل می‌شود فقط در چارچوب زبان خود می‌توانند واکنش بنمایند و این واکنش را، در قلمرو رفتار، فقط در فضای فرهنگی که در آن دم می‌زنند می‌توانند بیان کنند. این بدان معناست که مترجم باید بتواند در چارچوب فرهنگ خود نسبت به پیام واکنش نشان دهد، و برای رسیدن به این مقصود لازم نیست به گیرنده فرضی فرهنگ مثلی تبدیل شود. اگر بخواهیم همین معنی را به زبان الهیات بیان کنیم، این نکته بدان معناست که هیچ فردی مجبور نیست که عضو «کلیسای عهد جدید» (New Testament Church) باشد تا مسیحی به شمار آید، همان‌طور که هیچ فردی برای درک معانی انجیل ناگزیر از دانستن زبان یونانی نیست. معنای بنیادی این سخن آن است که در این نوع از ارتباطات هدف ما این نیست که شکل پیام در فرهنگ مدور با شکل پیام در فرهنگ سه‌گوش همانندی صورتی داشته باشد، بلکه برای ما رابطه پویای گیرندگان

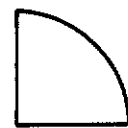
گوناگون با پیامهایی که در هر يك از موارد دریافت می کنند از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است. اگر بخواهیم این معنی را در قالب نوعی فرمول بیان کنیم، می توانیم بگوییم که در مورد پیامهای کتاب عهد جدید، سر و کار ما با رابطه ای است که در معادله زیر برقرار است:



یعنی گیرنده پیام در فرهنگ مدور باید بتواند در چارچوب فرهنگ خود نسبت به پیام، به آن شکل که در زبان مادری او پیش نهاده می شود، اساساً همان طور واکنش نشان دهد که گیرنده پیام در فرهنگ سه گوش در چارچوب فرهنگ خود نسبت به پیام، به آن شکل که در زبان مادریش به او ابلاغ شده بود، واکنش نشان داده است.

رابطه مترجم با زبانهای مبدأ و مقصد

کمال مطلوب آن است که مترجم به هر دو زبان مبدأ و مقصد تسلط کامل داشته و متون را همواره به زبان مادریش ترجمه کند. اما این کمال مطلوب به ندرت تحقق می یابد. در عمل، مترجم در مراتب گوناگونی از سازش، با زبانهای ذریبط کنار می آید. فی المثل شخصی را که به فرهنگ «مربع» تعلق دارد و می کوشد به زبان فرهنگ «مدور» ترجمه کند می توان با تصویر (۳) باز نمود.

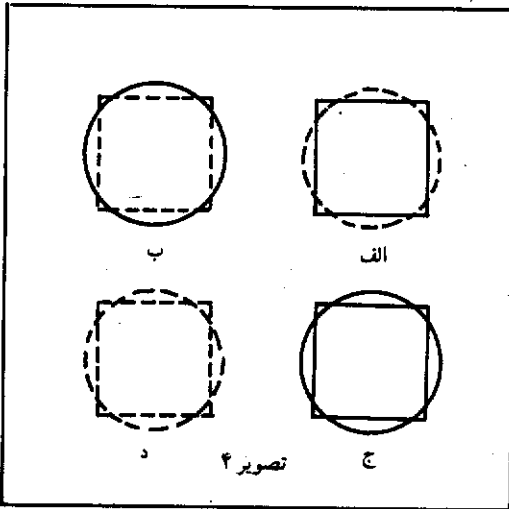


تصویر ۳

اما این نوع بازنمایی چندان دقیق نیست؛ بلکه مترجم در نقش مضاعف خود نه کاملاً به يك شخص دیگر که به شخص واحدی با شخصیت‌های دوگانه و حتی چندگانه تبدیل می شود، و در آن واحد در چند قلمرو زبانی و فرهنگی مشارکت می جوید.

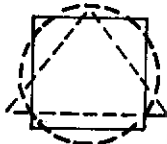
اگر ما زبان مادری مترجم را با خط پیوسته و زبانهای را که بعداً فراگرفته است با خط شکسته نشان دهیم، می توانیم با استفاده از يك مربع به جای زبان مبدأ و يك دایره به جای زبان مقصد، نمایه زیر را در تصویر (۴) ترسیم کنیم.

آنگاه «الف» نماینده ترجمه از زبان مادری به يك زبان اکتسابی است؛ «ب» نماینده ترجمه از يك زبان اکتسابی به زبان مادری؛ «ج» نماینده ترجمه از زبان مادری به يك زبان مادری دیگر



(دوزبانی کامل)؛ و «د» نماینده ترجمه از يك زبان اکتسابی به يك زبان اکتسابی دیگر.

از این چهار شق، «الف» وضع بیشتر مبلغانی است که به ترجمه کتاب مقدس اشتغال دارند؛ ارجحیت «ب» نسبت به «الف» بدیهی است. شق «ج» می تواند به خوبی «ب» صورت بگیرد، هر چند برخی از مترجمان که در این مقوله می گنجند، بی اختیار دوزبان را باهم خلط می کنند و بدین علت ماحصل کارشان در زبان مبدأ از حیث سبک چندان مقبول نیست. شق «د»، با آنکه بسیار متداول است، کمتر از شقوق دیگر رضایت بخش است.



تصویر ۵

درواقع، غالباً در ترجمه کتاب مقدس، هنگامی که پای سه زبان در میان است، رابطه موجود میان زبانهای مبدأ و میانجی و مقصد همان است که در تصویر (۵) باز نموده شده است.

شرایط لازم برای مترجم

نخستین و بدیهی ترین شرط لازم برای هر مترجم آن است که زبان مبدأ را خوب بداند. کافی نیست که او «معنای کلی» پیام را دریابد و یا صرفاً در استفاده از لغتنامه‌ها تبحر داشته باشد (در هر حال حتی زبردست ترین مترجمان نیز از این کار ناگزیرند). مترجم نه تنها باید محتوای آشکار پیام را بفهمد، بلکه دقایق معانی را نیز باید درک کند، بار عاطفی واژه‌ها را دریابد، و ظرایفی را که از حیث سبک «رنگ و بوی» پیام را تعیین کرده است تشخیص دهد. مهمتر از شناخت کامل زبان مبدأ همانا تسلط بر زبان مقصد

است. معمولاً با استفاده از لغتنامه‌ها، شروح و تفاسیر، و رساله‌های فنی می‌توان شناخت بهتری از پیام زبان مبدأ به دست آورد، اما هیچ چیز را نمی‌توان به جای تسلط کامل بر زبان مقصد نشانده. بی‌گمان بیشترین و فاحشترین اشتباهاتی که مترجمان مرتکب می‌شوند عمدتاً زاییده آن است که چنانکه باید و شاید بر زبان مقصد تسلط ندارند.

اما دانستن يك زبان دیگر است و بهره‌مند بودن از دانش ویژه‌ای در خصوص يك موضوع خاص، دیگر. فی‌المثل می‌توان کاملاً با يك زبان آشنا بود و در عین حال از فیزیک هسته‌ای یا شیمی آلی هیچ ندانست. چنین آشنایی عامی برای ترجمه متنهای فنی در این گونه زمینه‌ها به هیچ وجه کافی نیست. به سخن دیگر، مترجم علاوه بر دانستن دو یا چند زبان ذریبط در کار ترجمه، باید با موضوع مورد ترجمه نیز کاملاً آشنا باشد.

حتی اگر مترجم از تمام دانش فنی لازم بهره‌مند باشد، باز چیره‌دست نتواند بود مگر آنکه با روحیه نویسنده هم کاملاً دمساز باشد. بازیل آندرتون (Basil Anderton) این دمسازی مترجم و نویسنده را با دمسازی بازیگری می‌سنجد که می‌تواند نقش خود را «حس» کند: «کلماتی که باید بر زبان براند از پیش برای او تعیین شده است. او باید این کلمات را تفسیر کند و آنها را در قالب زبان حرکات و سکنتات، و لحن، و حالت‌های چهره بریزد. کوتاه سخن آنکه او باید این کلمات را به عواطف مرئی و مسموع بشر برگرداند؛ باید در جلد شخصیتها فرو رود.» مترجم هم ایضا باید از قریحه تقلید برخوردار باشد، و بتواند نقش نویسنده را به‌جا آورد و رفتار و گفتار و اطوار او را با بیشترین شباهت ممکن تکرار کند.

جاستین او بریان (Justin O'Brien) مسئله را بدین گونه بیان داشته است: «مترجم هرگز نباید چیزی را که نمی‌ستاید ترجمه کند»، و در صورت امکان، «میان مترجم و متنی که مورد ترجمه قرار می‌گیرد باید نوعی همبستگی طبیعی برقرار باشد». او بریان می‌گوید که علاوه بر این همبستگی، مترجم باید تا حدی از پیشینه فرهنگی نویسنده‌ای که اثرش مورد ترجمه اوست بهره‌مند باشد. اگر این بهره‌مندی در میان نباشد، «مترجم باید با طیب خاطر آماده باشد، و نیز بتواند این کمبود را به نحوی برطرف کند.» در عین حال مترجم باید به حد نویسنده قناعت کند، چون بر او نیست که از نویسنده بهتر بنویسد.

حتی شناخت کامل زبانها و موضوعات، توأم با دمسازی، ضامن خوب بودن ترجمه نیست مگر آنکه مترجم توانایی بیان ادبی را هم داشته باشد. نابوکوف (Nabokov) می‌گوید که: «مترجم چیره‌دست باید به اندازه نویسنده‌ای که اثرش را برای ترجمه برگزیده است ذوق داشته باشد، و یا دست کم ذوقش از

نوع ذوق نویسنده اصلی باشد.» و نیز «انشای بهترین مترجمان همواره درخشش اصیل متنی را داشته است که ترجمه کرده‌اند.» ای. جی. آربری (A.J. Arberry) کم و بیش همین دیدگاه را در بحث از حافظ پیش می‌کشد: «هیچ ترجمه‌ای، هر چند فاضلانیه، از ارزش واقعی برخوردار نیست مگر آنکه دست کم بخشی از لذت متن اصلی را به خواننده بدهد. قریحه‌هاست که دیوان حافظ در شمار بزرگترین لذات ادبی شوق بوده است. آیا ترجمه خوب آن است که چیزی را که برای شوق سرچشمه لذت بوده است به چیزی برگردانیم که برای غرب مایه رنج است؟» و به‌راستی نیز برای بازآفرینی حتی بخشی از لطافت و فخامت سبک حافظ به مترجمی نیاز است که حقیقتاً از قریحه ادبی بهره‌ور باشد. همان‌گونه که ال. پورتیه (L. Portier) در توصیف ترجمه‌های جاکومو زانلا (Giacomo Zanella) گفته است: «آن‌طور که می‌توان ابعاد يك ساختمان را با پرگار اندازه گرفت، نمی‌توان اشعار شاعران را به زبان دیگری برگرداند»، بلکه چنین کاری باید مانند «نواختن يك آهنگ دلنشین با يك ساز دیگر» باشد. و بدیهی است که چنین مهمی مستلزم تبحر ادبی و حساسیت نسبت به سبک‌های هنری است.

ترجمه «پیامهای شخصی»، فی‌المثل اشعار غنایی، از ترجمه نثر هم ترکیب سرشارتری از دمسازی و سبک‌پروری می‌طلبد. جی. ام. کاکینگ (J. M. Cocking) هر ترجمه موفقی در حیطه اشعار غنایی را «حسن تصادف در انطباق حالت روحی و تجربه مترجم با حالت روحی و تجربه شاعر در لحظه آفرینش آن شعر» دانسته است. اما همو اصرار می‌ورزد که، در دستکاریهای سبکی گوناگونی که برای ترجمه هر شعری از يك زبان به زبان دیگر لازم است، مترجم باید از مسائل فنی و محدودیتهای موجود آگاه باشد، زیرا فقط در این صورت می‌تواند «با چشمان باز آنچه را، و فقط آنچه را، ضروری است قربانی کند.»

در ترجمه کتاب مقدس، بسیاری از مترجمان برجسته بر شرط اساسی دیگری نیز برای مترجم پا فشرده‌اند: ضرورت اتکال بر لطف و عنایت الهی. مترجمانی چون جروم (Jerome)، وایکلیف (Wycliffe)، لوتر (Luther)، و تیندال (Tyndale) بارها به این اتکال اشاره کرده‌اند و فردریک سی. گرانت (Frederick C. Grant) آن را چون يك شرط اساسی چنین بیان داشته است: «مترجم نه تنها باید از زبانشناسی و بهترین تفاسیر علمی بهره بجوید، بلکه نیز باید از لطف و عنایت الهی استمداد بجوید و برای به جا آوردن وظیفه‌اش به آن متکی باشد.»

انگیزه‌های مترجم

چه بسا انگیزه‌ها و یا ترکیب انگیزه‌های مترجمان به عدد خود

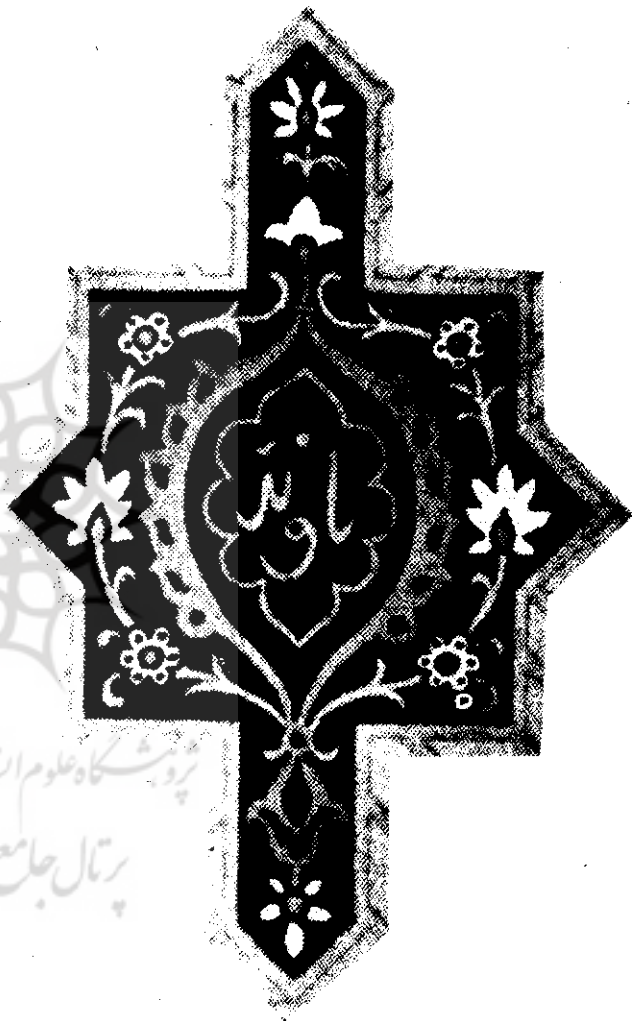
مترجمان کثیر و گوناگون باشد. بی گمان در این قلمرو به ندرت می توان مواردی یافت که فقط پای يك انگیزه در میان باشد. با این حال، برخی از انگیزه‌های اصلی را در کار مترجم، که به روشهای مختلف بر ماحصل کار نیز اثر می گذارد، می توان برشمرد و از یکدیگر بازشناخت.

انگیزه صرفاً مادی خوشبختانه نادر است، زیرا هر جا که در میان باشد منجر به سرهم بندی کلمات، اتصال خطی اندیشه‌ها، و فقدان حساسیت در برابر پیام و روح راستین اثر اصلی می گردد. اما چون همگان می دانند که مزد ترجمه اندک است، فقط تنی چند صرفاً برای اجر مادی دست بدین کار می زنند. هر جا که ترجمه برجسته‌ای در میان باشد، بی گمان انگیزه‌های دیگر و مهمتری در کار بوده است؛ از جمله: طبع آزمایی در گشودن معماهایی در حیطه ارتباطات، مشارکت در يك آفرینش عظیم ادبی، و یا میل به دست و پا کردن مقامی دست کم در حاشیه ادبیات. چه بسا انگیزه مترجم صادقانه عبارت از مقاصد بشردوستانه باشد: انتقال پیامی مهم در قالبی مفهوم. این انگیزه بی گمان بر تاریخچه ترجمه کتاب مقدس غالب بوده و نیز در تلاش بی شائبه نخستین پژوهشگرانی که آثار کلاسیک را به زبانهای امروزی اروپا برگرداندند مشهود بوده است؛ همچنین در کوشش مترجمان معاصر که خواسته‌اند متون علمی امروزی را به زبانهایی ترجمه کنند که واژگان علوم غربی در آنها تازه و ناآشناست.

ترکیبات مختلفی از تجربه و انگیزه انواع گوناگونی از مترجمان را پدید می آورد که به پیروی از نابوکوف می توان آنان را به سه دسته اصلی تقسیم کرد: (۱) پژوهشگری که بی گمان کمتر از مترجم تند دست حرفه‌ای مرتکب اشتباه می شود، اما برای آنکه بتواند کار پسندیده‌ای ارائه دهد باید علاوه بر دانش و پشتکار، از ذوق و قریحه سبک و ابتکار هم بهره‌ور باشد؛ (۲) مترجم حرفه‌ای پاکدلی که کلمات و اندیشه‌ها و عبارتها را در جمله‌های مفهوم، اما سترون از حیث سبک، ردیف می کند؛ و (۳) نویسنده حرفه‌ای که از يك سو ممکن است دقایق کار را نبیند چون از بینش پژوهشگر بی نصیب است، و از سوی دیگر ممکن است نویسنده اصلی را به صورت خویشان آرایش دهد.

مترجم در مقام راهگشا، ماما، و یا عضو گروه

چکیده کلام این است که بهترین مترجم کسی است که زبانهای مبدأ و مقصد را کاملاً بداند، با موضوع اثر از نزدیک آشنا، با نویسنده اصلی و محتوای اثر دمساز، و در زبان مقصد سبک پرور باشد. اما چنین مجموعه‌ای از تواناییها به ندرت در کسی یافت می شود، از این رو عناصر اساسی نقش مترجم غالباً باید به اشکال گوناگون میان اشخاص مختلف تقسیم گردد. این تقسیم



کار مخصوصاً باید در مواردی به عمل آید که مترجم می‌کوشد پیام را از زبانی بگیرد که کاملاً با آن آشنا نیست، و یا بر آن تسلط علمی ندارد. در چنین مواردی می‌توان نقش مترجم را به سه شکل اصلی توصیف کرد: (۱) در مقام راهگشا، (۲) در مقام ماما، و (۳) در مقام عضو گروه.

هنگامی که مترجم در مقام «راهگشا» وظیفه خود را به جا می‌آورد، قوالب اساسی ترجمه را، عمدتاً بدون کمک دیگران، به صورت ناسفته از کار درمی‌آورد، هر چند ممکن است امکانات لغوی و نحوی زبان را تماماً فراچنگ خود نداشته باشد. سپس او این ترجمه را برای افراد مختلف می‌خواند و براساس پیشنهادهای آنان، واژه‌ها و ترتیب کلمات را عوض می‌کند و به شیوه‌های گوناگون کار خود را صیقل می‌دهد. این «راهگشایی» بیشتر ویژه مبلغانی است که وارد اقلیمی شده‌اند که هنوز زبان مکتوب یا سنت ادبی در آنها موجود نیست. برای ترجمه متن کتاب مقدس به چنین زبانی، مبلغ باید هم مسؤولیت پیش‌نویسها و هم وظیفه صیقل دادن را بر عهده بگیرد. در چنین وضعی مترجم هنگامی در کار خود موفق است که زبان بومی را خوب بداند و نسبت به انتقاد کسانی که زبان مادری آنان است حساسیت مثبت نشان دهد، بخصوص آنکه تفسیر چنین انتقادهایی همواره آسان نیست.

نقش «ماما» بکلی از نوع دیگر است. در چنین مواردی شخص به اصطلاح مترجم عمدتاً در مقام مفسر و متخصص مسائل زبانی کار می‌کند، و کار واقعی ترجمه عملاً بر عهده کسانی است که زبان مقصد زبان مادری آنان است. فی‌المثل در بسیاری از موارد در ترجمه کتاب مقدس، کار مبلغ منحصر است به: (۱) توضیح دقیق معنای متن؛ (۲) تبیین نوع متن اعم از گفتگو، شرح، یا روایت؛ (۳) یادداشت برداری از پیشنهادها و دستیاران بومی به عنوان راههای مناسبی برای برگرداندن آن عبارات؛ و (۴) تذکر مسائل آشکار معنایی و نحوی به دستیاران بومی. در چنین ترجمه‌ای مترجم منبعی است که هر چند می‌تواند راههایی برای برگرداندن پیام به زبان مقصد پیشنهاد کند، اما برای دست یافتن به شکل نهایی ترجمه تماماً متکی بر اطلاعاتی است که دستیاران بومی او در اختیارش می‌گذارند. چنین مترجمی می‌تواند وظیفه عمده‌ای در پرداخت پیام به جا آورد، عناصر ظاهراً زائد را حذف کند، اشتباهات آشکار را ببالاید و حتی شکل نهایی ترجمه را بپیراید، اما کسانی که قوالب واقعی بیان را فراهم می‌آورند همانا دستیاران بومی مترجم هستند. دست آخر هم اینانند که درباره مسائل مربوط به سبک و گزینش واژه‌ها و مفهوم بودن متن ترجمه داوری می‌کنند. در چنین مواردی مبلغ مترجم وظیفه خود را در مقام نوعی دستیار فنی به جا می‌آورد.

در نقش «عضو گروه»، مترجم کم و بیش برابر با دیگران مسؤولیت شکل پیام را در زبان مقصد بر عهده می‌گیرد. فی‌المثل یکی از اشخاص معنای پیام را در زبان مبدأ شرح می‌دهد، دیگری معنای معادل آن را در زبان مقصد پیشنهاد می‌کند، و سومی مسؤولیت سبک عبارتها را بر عهده می‌گیرد. برخی از گروههای ترجمه بدین شکل برقرار شده‌اند: یکی متخصص متن مورد ترجمه است، دیگری مفسر، سومی آشنا با معتقدات مذهبی بومیان، چهارمی متخصص ساختهای لغوی و نحوی زبان مقصد، و پنجمی سبک پرور. کل مسؤولیت به هر شکلی که تقسیم شود، روشهای حاصل اساساً یکسانند: تقسیم مسؤولیت برحسب وجوه گوناگون کار در تمامیت آن. در عین حال، گاه برخی از گروهها براساس مسؤولیتهای مکمل تشکیل نمی‌شوند، بلکه در آنها هر يك از اعضا احياناً در همه وجوه کار به قدر اعضای دیگر متبحر است. چنین ترتیبی، هر چند ممکن است کمال مطلوب به نظر آید، در عمل نه تنها کارآمد نیست، بلکه در واقع نامطلوب است؛ زیرا به مراتب بهتر است که اعضای هر کمیته از تخصصهای مربوط و مکملی که مورد قبول همگان است برخوردار باشند، تا هر يك فرضاً متخصص در همه رشته‌ها. هر جا که به راستی پای گروه در میان باشد، باید از اعضای گروه انتظار داشت که به یکدیگر کمک کنند؛ آنجا که همه می‌خواهند سرآمد باشند، ناگزیر برخی از افراد، دیگران را به حاشیه می‌رانند. روش «مترجم - ویراستار» که وسیعاً در بیشتر دوائر زبانی سازمانهای بین‌المللی به کار بسته می‌شود، نمونه خوبی از کار گروهی در ترجمه است.

مخاطرات قضاوت ذهنی

هیچ مترجمی نمی‌تواند شخصیت خود را تماماً از کارش برکنار نگاه دارد. دمسازی با نویسنده و پیام، و یا فقدان این دمسازی، ناگزیر بر کار هر مترجمی از لحاظ تفسیر پیامهای زبان مبدأ، گزینش واژه‌های متناظر، قوالب نحوی، و سبکی که به کار می‌برد، اثر می‌گذارد. بدیهی است مضامین به هم پیوسته‌ای که نویسنده در حیطه رفتارهای روانی به کار بسته است لاجرم بر ارزشهای ذهنی مترجم اثر خواهد گذاشت و به نوبه خود از این ارزشها رنگ خواهد گرفت. شرط صداقت ایجاب می‌کند که هر مترجم روشن‌اندیشی حتی المقدور از دخالت دادن ارزشهای

شخصی خود در امر ارتباطات بپرهیزد. مترجم هرگز نباید برداشت خود را به چهرهٔ پیام بچسباند و یا طوری در پیام دخل و تصرف کند که با بینش ذهنی و عاطفی او جور در بیاید.

در عین حال هیچ مترجمی ماشین نیست، و به این دلیل هر مترجمی رنگی از شخصیت خود را بر ترجمه‌اش می‌زند. حال که چنین است، مترجم باید با آنچه در توان دارد بکوشد تا هرگونه تصرفی را که با نیت نویسنده و منظور پیام هماهنگ نیست از کار خود دور نگاه دارد.

هر مترجمی ممکن است به چند دلیل در کار ارتباط مداخلهٔ شخصی کند. گاه مترجم تعمداً و آگاهانه معنای پیام را تغییر می‌دهد تا آن را با گرایشهای سیاسی و مذهبی و اجتماعی خویش سازگار سازد. برای این گونه دخل و تصرفات عمدی هیچ درمان مؤثری در میان نیست. اما در بیشتر موارد، تغییر نا به جای معنی نتیجهٔ دخل و تصرف عمدی و یا تعدیل آگاهانهٔ پیام نیست، بلکه زاییدهٔ خصلتهای ناآگاهانه‌ای در شخصیت مترجم است که از زاهای دزدانه، و ظاهراً معصومانه، بر کار او اثر می‌گذارد. این مورد مخصوصاً هنگامی مشهود است که مترجم حس می‌کند که بر اوست تا پیام اصلی را بهبود بخشد، خطاهای آشکار را اصلاح کند، و یا با گزینش مغرضانهٔ واژه‌ها رجحان خود را به کرسی نشاند.

میزان مخاطرات ذهنی در ترجمه مستقیماً متناسب است با درگیری بالقوهٔ عاطفی مترجم در پیام. چنین درگیری شدنی در مورد متنهای علمی معمولاً بسیار اندک است، اما در متنهای مذهبی چه‌بسا بسیار شدید باشد، زیرا مذهب با ژرفترین و جامع‌ترین نظامهای ارزشی سر و کار دارد. در برخی از موارد مترجم به علت احساس نایمندی درونی خود نمی‌تواند به متن موجود مجال سخن بدهد، و در موارد دیگر فقدان فروتنی او را می‌دارد تا بدون

مشورت با اشخاصی آشنا تر با متن یا متنهایی که مورد ترجمهٔ اوست، ترجمهٔ خود را به روی کاغذ بیاورد.

گاه ممکن است مترجمی بر اثر بینش پدرا نه یا تفقد آمیز خود چندان گمراه شود که خوانندگان بالقوهٔ ترجمه‌اش را سخت کم فهم و کم تجربه ببندارد و نوعی توضیحات «تلویحی» را برای آنان لازم بدانند. یا ممکن است گمان کند که زبان آن خوانندگان چنان ناقص است که فقط در سایهٔ پاره‌ای «اصلاحات» (غالباً من‌عندی و ساختگی) می‌توان پیام را به آنان منتقل کرد.

شاید بزرگترین خطری که در ترجمهٔ متون مذهبی متوجه مترجم است آن باشد که او نپذیرد که صداقت به تنهایی کافی نیست، زیرا او نه تنها باید زبانهای ذیربط را به خوبی بداند و با موضوع ترجمه کاملاً آشنا باشد، و واژه‌ها را با چیره‌دستی به کار گیرد، بلکه خویشتن را هم باید بشناسد و نقاط ضعف و قوت و استعدادهای خودش را تشخیص دهد. برای هر مترجمی شعار «خود را بشناس» اهمیتی وافر در بر دارد.

خلاصه آنکه کار مترجم اساساً دشوار و نامأجور است. هرگاه خطایی از او سر بزند بیرحمانه به باد انتقاد گرفته می‌شود، حال آنکه ستایش از کارهای خوب او همواره کم‌رنگ و سرسری است، زیرا بسیاری از مردم چنین می‌پندارند که هر کس دوزبان بداند لابد می‌تواند مانند مترجمی که با زحمت و پشتکار متن منسجمی را فراهم آورده است، ترجمهٔ پاکیزه و ارزشمندی ارائه دهد. اما با آنکه کار مترجم به ندرت بر اثر ستایش دیگران مأجور می‌افتد، ترجمهٔ خود اجر خویشتن است، زیرا ترجمهٔ موفق متضمن یکی از پیچیده‌ترین فعالیت‌های ذهنی بشر است. به علاوه، در جهان کنونی ما نیاز به برقراری ارتباطات وسیع، دقیق، و مؤثر میان افرادی که به زبانهای گوناگون تکلم می‌کنند، برای مترجم مقام جدید و براهمیتی فراهم آورده است.

● آن کس که تشنهٔ خدا بود اگر چه هر چه خدا آفریده است به وی می‌سوزد.

● مردمان سه‌گروه‌اند: یکی ناز زده، پاتر آزار دانه و یکی بی‌بازاری بی‌بازاره، و یکی که بی‌بازاری سازد.

● فردا در قیامت با من گویند: چه آوردی؟ گویم: سگی با من دادی در دنیا که من خود در مانده شدم بودم تا در من و پندگن تو در نیفتد و بیایدی برنجاست من دانه بودی من در جلم جگر در پاک کردن او بودم.

● جوهری در ریاض است به سه چشمه: یکی سخاوت، دوم شفقت، سیم بی‌بازاری از خلق و نیازمندی به حق.

● چو دانشمندان گویند: «من تو را نیم من و باش، و چون دانم من تو جهان بده باش»

شیخ ابوالحسن برغانی